ایران فرهنگی | http://irannewspaper.ir editorial@irannewspaper.ir

عکس: پویان بحقی

فرشته صدر عرفایی در نمایی از «شهربانو»

مریم بحرالعلومی در گفت‌وگو با «ایران»:

«شهربانو» تشویق کرد سراغ فیلم اجتماعی بروم

پریسا ساسانی
خبرنگار

مریم بحرالعلومی پیش از کسب تجربه فیلمسازی به عنوان برنامه‌ریز و دستیار کارگردان در سینمای ایران فعالیت داشته است و به پشتوانه همین تجربه دستیاری فیلم «پاسیو» را ساخت و به نوعی وارد سینمای بلند و داستانی ایران شد. او پس از تجربه موفق «پاسیو» فیلمسازی را با ساخت اثر تحسین‌شده «شهربانو» دنبال کرد، فیلمی اجتماعی که با محوریت زن و با توجه به وجه مادرانگی ساخته شد. بحرالعلومی با این فیلم توانست موقعیت خود را در سینمای ایران به عنوان یک فیلمساز زن تثبیت کند و اکنون در شرایط کرونا و شیوع ویروس اُمیکرون تصمیم گرفته «شهربانو» را در خانه‌ها و با اکران آنلاین برای مخاطبان سینمای ایران به نمایش بگذارد. به گفته او باید پذیرفت که در شرایط تغییر دنیا به واسطه بیماری کرونا هستیم و باید تجربه‌های جدید کسب کرد و اکران آنلاین فیلم‌ها نیز یکی از همان تجربه‌های روز انسان است. این کارگردان تازه‌نفس سینما در گفت‌وگو با روزنامه ایران درباره پیچ و خم‌های ساخت «شهربانو» و سینمای اجتماعی که به آن علاقه دارد سخن گفت.

■ **در ابتدا درباره فیلم اجتماعی «شهربانو» و قصه‌ای که تماشاگر می‌بیند، توضیح دهید.**

«شهربانو» قصه مادر خطاکاری است که به واسطه اشتباه و خطایی که مرتکب شده به حبس ابد محکوم می‌شود. او زنی است که دارای سه فرزند است و نادانسته دست به جا به جایی مواد مخدر می‌زند و اکنون بعد از ۱۱ سال حبس برای شرکت در عروسی پسرش به مرخصی می‌آید، ولی متوجه ماجراهای دیگری می‌شود و به نوعی روی دیگر زندگی پس از زندان را می‌بیند.

■ **در واقع با تصوری متفاوت از آنچه می‌پنداشته مواجه می‌شود.**

بهتر بگویم با جنبه‌ها و موضوعات خلاف تصور خود روبه‌رو می‌شود.

■ **مواد مخدر و حضور زن در این ماجرا برای ادامه زندگی از موضوعاتی است که همواره به انحای مختلف مطرح شده، اما در «شهربانو» این ماجرا متفاوت است و ناآگاهی از کاری که زن قصه انجام می‌دهد شاخصه اصلی این تفاوت است. اینطور نیست؟**

بله همینطور است. ضمن اینکه شهربانو برای کسب درآمد بیشتر دست به شغلی می‌زند که کار او نیست و البته نمی‌دانسته که مرتکب خطا می‌شود و آگاه نبوده که در جعبه‌هایی که جابه‌جا می‌کند افیون است. به همین دلیل است که تعمداً از واژه خطا کار به جای خلافکار استفاده می‌کنم. برای اینکه وقتی ناخواسته مرتکب خطا شود خلافی در کار نبوده و وجه تمایز خلافکار و خطا کار چالش اصلی من در ساخت این فیلم سینمایی بود. تلاشم این بود که مخاطب با دیدن فیلم «شهربانو» فاصله بین خطا و خلاف را ببیند.

■ **وجه زن بودن و خطا کار بودن خیلی مهم‌تر است.**

به همین دلیل است که در فیلم فیروزه زن دیگری که او هم قربانی است خطاب به شهربانو می‌گوید: «شوهرت گردن می‌گرفت و تو می‌ایستادی بالا سر زندگی و بچه‌هات.» بنابراین وجه زن و مادر بودن برای خانه و خانواده و مادرانگی طبیعی است که در جامعه ایرانی موضوع پیچیده‌تر می‌شود، زیرا مادر در خانواده‌های ایرانی مانند نخ تسبیح است که نبود او به واسطه خطایی که مرتکب شده باعث ازهم گسستگی زنجیره خانواده می‌شود و هریک از دانه‌های تسبیح را دچار مشکلات می‌کند و از این جنبه «شهربانو» برای من اهمیت بسیاری داشت و این چالشی بود که در ابتدای کار زمانی که این فیلم روی کاغذ و در حد پیش طرح بود مرا جذب کرد. درگیری ذهنی من با موضوع اجتماعی «شهربانو» مرا وادار کرد که داستان را پیگیری کنم و به دنبال ساخت آن باشم تمام هدف در این فیلم توجه به چالش مادرانگی و خطای پیش آمده بود و در عین حال می‌خواستم حرمت و جایگاه مقدس مادر در این فیلم حفظ شود.

■ **پیش طرح و فیلمنامه را دیگران هم خواندند؟**

بله.

■ **آنها هم همین دغدغه و نگرانی شما را نیز داشتند؟**

بله داشتند و برخی از افراد معتمدم که فیلمنامه را می‌خوانند نیز نگران بودند که چهره مادر و احترام به او مخدوش نشود. این موضوع لبه تیغ بود و این تیزی برای خود من چالش ایجاد کرد تا «شهربانو» را به ثمر برسانم.

■ **لبه تیغ که از آن یاد می‌کنید زمانی تیزتر می‌شود که کاراکتر شهربانو در فیلمنامه به گونه‌ای نوشته شده باشد که نه راه پس دارد و نه راه پیش. در واقع وقتی مخاطب فیلم را می‌بیند با زنی مواجه می‌شود که نه پای ماندن دارد و نه نفس رفتن. کارگردانی این حس و حال کار سختی است.**

خیلی سخت بود و من مدام مواظب بودم از خط اصلی داستان خارج نشوم.

■ **کاملاً مشخص بود و نشان دادن رنج انسان بخصوص وقتی که یک زن مهره اصلی داستان است از توان کارگردان زن بهتر برمی‌آید.**

به واقع دنبال یک داستان جاندار و جذاب برای ساخت فیلم دوم بودم و فیلمنامه «شهربانو» از هر نظر برای ساخت یک فیلم اجتماعی مناسب بود.

■ **بازیگرانی که انتخاب شده بودند همگی دارای کارنامه‌ای پربار از بازی در نقش‌های متنوع و مناسب برای کاراکترهایی بودند که در «شهربانو» برای هریک از آنها در نظر گرفته شده بود. رسیدن به چنین نقشه راه از ابتدا تاکنون چطور شکل گرفت؟**

همان‌طور که گفتم برای من مهم بود فیلم دوم جذاب باشد. به واسطه یک دوست با پژمان تیمورتاش آشنا شدم و وقتی خلاصه داستان را خواندم و بعد متن کامل را فرستاد، جذب داستان شدم. در آن زمان اسم فیلمنامه «افسانه دختر آفاق» بود. بعد از مطالعه چند صفحه‌ای فیلمنامه بشدت جذب داستان شهربانو شدم و در ادامه جلسات متعددی با تیمور تاش گذاشتم و در نهایت به نگارش متن فیلمنامه رسیدم و البته ناگفته نماند که در این مسیر پژوهش‌های میدانی بسیاری انجام شد و مشاوره‌های متعددی در حوزه قضایی برای مضمون و محتوای فیلم گرفتم.

■ **چه مدت زمان طول کشید تا به فیلمنامه نهایی رسیدید؟**

فکر کنم حدود ۱۰ ماه زمان گذاشتم تا به نسخه اولیه فیلمنامه رسیدم و طی جلسات متعدد فیلمنامه کامل شد و بعد به مرحله پیش تولید رسیدیم و در این مرحله بسیار آماده و پرقدرت جلو رفتیم و در نهایت به تولید رسیدیم. در مرحله پیش تولید اولین انتخابم خانم صدرعرفایی برای کاراکتر «شهربانو» بود. جدا از توانمندی او در بازیگری و تسلط کاملی که به فیلمنامه و فیلمنامه‌نویسی دارد؛ در همان زمان نگارش از لحاظ ظاهر شهربانوی قصه خود را شبیه به او می‌دیدم. جالب است که بدانید حتی موهای شهربانوی قصه من فِر بود.

■ **قبل از «شهربانو» با فرشته صدرعرفایی آشنایی داشتید؟**

خیر به هیچ عنوان، البته غیر از او به گزینه‌های دیگری هم فکر کرده بودم اما در نهایت انتخاب اول و قاطع من او بود. جالب است که بدانید انتخاب‌های دیگر هم همان انتخاب اولم بودند. بهناز جعفری برای بازی در نقش فیروزه هم انتخاب اولم بود. فقط آقایان محمدرضا غفوری و مهرداد صدیقیان از بازیگرانی بودند که به دلیل وقفه کوتاهی که در تولید فیلم افتاد از همراهی با ما جاماندند.

■ **تأکید بر انتخاب اول و آخرتان در ترکیب بازیگران، جالب است.**

مادر در خانواده‌های ایرانی مانند نخ تسبیح است که نبود او به واسطه خطایی که مرتکب شده باعث ازهم گسستگی زنجیره خانواده می‌شود و هریک از دانه‌های تسبیح را دچار مشکلات می‌کند و از این جنبه «شهربانو» برای من اهمیت بسیاری داشت

بله دقیقاً و شاید این موضوع به روحیه من در حوزه دستیاری‌ام در سینما برمی‌گردد.

■ **چطور؟**

ببینید من در ابتدا وقتی متن فیلمنامه به دستم می‌رسد شمایل کاراکترها هنگام خواندن متن پیش‌رو در ذهنم شکل می‌گیرد. در واقع یک عکسی برای من شکل می‌گیرد و در ادامه شروع به جست‌وجو کردن می‌کنم تا ببینم آنچه تصور کرده‌ام شبیه به کدام بازیگر است. درباره بازیگران این فیلم هم همین اتفاق افتاد. خانم صدرعرفایی فیلم «پاسیو» را دیده بود و طی جلساتی که گذاشتیم خیلی زود به جمع‌بندی رسیدیم و او مانند نخ تسبیح فیلم «شهربانو» در فیلم گره خورد و در ادامه گروه بازیگران هم دانه‌های تسبیحی شدند که از آن یاد کردم. فرشته خانم باید در تمام صحنه‌ها حضور می‌داشت و همان‌طور که گفتم این مسیر در یک پیش تولید خیلی کامل نزدیک به دو ماه و نیم طی شد.

■ **در انتخاب بازیگران به اولین گزینه‌های خود رسیدید. عوامل پشت صحنه چگونه بود؟**

عوامل پشت صحنه هم به همین منوال بود. با مسعود امینی تیرانی در ساخت «پاسیو» همکاری کرده بودم و بقیه عوامل هم به واسطه همکاری‌های متعدد که با هریک از آنها در پروژه‌های مختلف داشتم، همراه شدند. در مرحله پس از تولید هم همین شکل بود با افرادی همکاری داشتم که قبلاً با یکدیگر کار کرده بودیم و اتفاقاً از مرحله پیش تولید هم همراه تیم بودند. شانس من یا بهتر بگویم شهربانو بود که همه عوامل به دلخواست خودم کنار هم جمع شدیم.

■ **یک بخش از موفقیت یا آنچه شانس می‌نامید به تجربه شما به عنوان دستیار و برنامه‌ریز در سینما برمی‌گردد. اما بخش عمده دیده شدن این فیلم مرهون فیلمنامه خوب با سابقه خوب پژوهشی که داشتید است؛ لطفاً کمی درباره این سابقه پژوهشی بگویید؟**

قلم پژمان تیمورتاش با خواست و علاقه من بسیار همخوانی داشت و در جلسه‌ای که گذاشتیم قصه شهربانو را با من در میان گذاشت. او این قصه را از زندگی خانوادگی زنی که در محله او زندگی می‌کرد؛ برداشته بود و پیش طرح را براساس کاراکتری که می‌شناخت نوشته شده بود اما در ادامه مراحل پژوهشی این طرح نقطه قوت آن به شمار می‌آید. به اعتقاد من ایده‌آل این است که نویسنده و کارگردان مرحله آغاز داستان با یکدیگر همراه شوند و این نوع همراهی بخصوص در فیلم‌های اجتماعی خیلی مهم و مؤثر است، چراکه اجرایی کردن متن روی کاغذ در نهایت به عهده کارگردان است و اگر به تمام مراحل پژوهشی، جزئیات و شکل‌گیری ایده واقف نباشد کار به شکل درستی پیش نمی‌رود. اما در «شهربانو» اتفاقی که افتاد همراهی کامل نویسنده و کارگردان در تمامی مراحل تحقیق و نگارش جزء به جزء کار بود و با اعتقاد کامل درباره سکانس‌ها و پلان‌های فیلم صحبت کردیم. نکته مهم دیگر اینکه نویسنده دید جامعه شناختی کاملی به داستان داشت. این دید در ساخت فیلم‌های اجتماعی ضروری و غیرقابل انکار است و من به شخصه به جامعه‌شناسی فیلم اعتقاد راسخ دارم زیرا اگر این جامعه‌شناسی وجود نداشته باشد کار برای تک تک عوامل سخت و طاقت فرسا می‌شود.

■ **توجه به نگاه جامعه شناختی مسأله مهمی است که لازمه ساخت هر اثری سینمایی است اما در ساخت فیلم اجتماعی این موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.**

عوامل تولید یک فیلم اجتماعی موظف هستند به زوایای پیدا و پنهان تولید فیلم آشنا باشند و تسلط به جامعه شناسی فیلم امری مهم و کارآمد است. باید نسبت به جامعه‌ای که در آن قصه تعریف می‌شود واقف بود و یکی از نکات مثبت در فیلمنامه «شهربانو» همین وجه جامعه‌شناختی بود و هم من و هم تیمورتاش روی آن تأکید داشتیم و همه سعی خود را در این زمینه به انجام رساندیم و امیدوارم موفق شده باشیم. به نظرمن مهم‌ترین اتفاق که از آن به عنوان لبه تیز تیغ یاد کردم همین وجه جامعه‌شناختی فیلم بود بخصوص اینکه هم فیلم و هم کاراکترها از طبقه متوسط جامعه می‌آمدند.

■ **در شناخت جامعه‌ای که شهربانو از آن می‌آمد وجه مادرانگی او از اهمیت بسیاری برخوردار است.**

بله. چون می‌خواستیم زنی را نشان دهیم که خطا کرده و نباید قداست مادرانگی او زیر سؤال می‌رفت. رسیدن به این نقطه بسیار سخت بود و بهتر بگویم سخت‌ترین و شاید جذاب‌ترین چالشم در کارگردانی توجه به همین نکته بود. آنچه رغبت مرا برای ساخت «شهربانو» افزون می‌کرد اشتیاقم برای موفقیت در نشان دادن چنین موقعیتی بود و امیدوارم موفق شده باشم. امیدوارم تماشاگرعام که از همان جامعه «شهربانو» می‌آید بتواند با نگاه دیگری غیر از خلاف به داستان‌هایی از این دست نگاه کند. ترس از تقدس زدایی در ما وجود داشت. این فیلم با بودجه شخصی ساخته شد و قرار بر این شد که فارابی هم سرمایه‌گذاری کند و آنها هم ترس از تقدس زدایی و مخدوش شدن چهره مادر داشتند و اگر چهره مادر مخدوش می‌شد، قطعاً امکان شراکت و همراهی از سوی آنها وجود نداشت. اما این نکته را هم بگویم که از اساس خطاکار در نهایت خطاکار است حتی اگر مادر باشد که به نظرمن جرمش سنگین‌تر است، چون این مادر است که در طول زندگی باید جلوی خطای فرزند را بگیرد و حالا در چنین موقعیتی این مادر است که خودش در معرض اتهام قرار گرفته است.

■ **خانم بحرالعلومی چطور شد که به اکران آنلاین راضی شدید؟**

زندگی در جریان است و باید با اتفاق‌ها کنار آمد هرچند سخت هر اندازه دردناک. خب کرونا هم اتفاق قرن بشر امروز بود و باید با آن نیز کنار آمد. اکران آنلاین هم بخشی از ماجرای زندگی این روزهای سینما در دنیا است، وگرنه برای فیلمساز هیچی مهم‌تر از این نیست که فیلم محبوب خود را همراه با تماشاگران روی پرده سینما ببیند. بنابراین اکران آنلاین اولین انتخاب من نبود، اما با توجه به شرایطی که کرونا ایجاد کرد ناگزیر به این انتخاب شدم. با توجه به اینکه پخش‌کننده‌های خوبی پیشنهاد تابستان یا پاییز سال آینده را دادند اما من دوست داشتم این فیلم هرچه زودتر اکران شود و از این انتخاب راضی هستم. در واقع اکران آنلاین یک خواست شخصی و یک تصمیم سخت بود. به هرحال چرخ سینما مستقل باید بچرخد و نمی‌توانستم بیش از این منتظر اکران فیلم باشم و اکنون «شهربانو» در پلتفرم‌های «نماوا» و «فیلیمو» اکران است.

یادداشت

فراهانی‌ها

پژمان تیمورتاش
نویسنده و فیلمساز

توی محله قدیمی چند تا بچه شر و شور بودند که کوچه را با جیغ‌های‌شان می‌بستند و توی مدرسه همیشه پشت دفتر مدیر بودند، این بچه‌ها به «فراهانی‌ها» معروف بودند، پدر فراهانی‌ها یک یاماها صد داشت و همیشه بین کارش که فکر کنم در و پنجره بود، مجبور بود بیاید مدرسه و آویزان جلوی مدیر بایستد، تا پرونده یکی از فراهانی‌ها نرود زیر بغلش. اینکه فراهانی‌ها چند نفر بودند را یادم نیست اما یادم می‌آید که مادرهای ما همه متفق‌النظر بودند که فراهانی‌ها به خاطر نبودن «مادر» است که اینطور یاغی شده‌اند. حتی یک بار همسایه‌ای پا پیش گذاشت تا برای پدر فراهانی‌ها زن بگیرد که این بچه‌ها آنقدر گرسنه و وحشی نباشند، که در جواب پدرِ معمولاً ساکتِ فراهانی‌ها فقط تشکری کرده بود و رفته بود. به مرور شرارت فراهانی‌ها چسبید به بخشی از روزمرگی محله، اگر روزی شری به پا نمی‌کردند آن روز روز خاصی بود. ناپایداری اما با بازگشت مادر فراهانی‌ها به خانه بود. بازگشت مادر پایه‌های داستان «فراهانی‌ها» را لرزاند. این زن که بچه‌ها مامان صدایش می‌کردند این چند سال کجا بود؟ حالا آمده بود پی چی؟ از این جا بود که سؤال‌ها یکی یکی شروع شدند و قصه شکل گرفت. داستان‌ها همیشه از یک‌جایی می‌آیند، داستان شهربانو هم از دل یکی از همان سؤال‌هایی که آمدن مادر فراهانی‌ها ساخته بود، شکل گرفت. داستانی که چند سالی کنار من بود و قد کشید و شد این. شهربانو سفرزنی است در شهری که حالا کمتر می‌شناسدش و مواجهه‌اش با آدم‌هایی که از هر لحاظی تغییر کرده‌اند. شهربانو پیش از اینکه برای شکل‌گیری روی کاغذ اسیر تکنیک‌های نوشتن شود از کوچه و محله و خانه‌هایی می‌آمد که در آن مفهوم مادر با گذشتن از خود همراه بود. با فداکاری؛ مفهوم فداکاری که گاهی باعث می‌شد قداست مادر به خطر بیفتد، قداستی که برای حفظ آن در مسیر سفر شهربانو تلاش بسیاری شد و جنگ و جدالی بی‌پایان برای ساختن چهره‌ای متفاوت از یک مادر. مادری که حالا از خانه و آشپزخانه بیرون آمده و پا به شهر گذاشته بود تا شکل دیگری از گذشت را به نمایش بگذارد و چقدر سخت بود شکستن تصویر مادری که قدیسه نظر همه ماست. شهربانوی ما مادری بود که می‌خواست جور دیگری مادری کند و این تفاوت آغاز جنگ ما بود برای ساختن شهربانوی خودمان. هیچ‌وقت معلوم نشد که مادر فراهانی‌ها کجا بوده و اصلاً چرا برگشته. هرکسی روایت خودش را داشت، فراهانی‌ها به مرور آرام‌تر شدند و بعد هم از آن محله رفتند، داستان فراهانی‌ها هیچ وقت اما تمام نشد، چون سؤال‌ها تمام نشده‌بودند، شهربانو تحلیل یکی از آن سؤال‌ها بود و هنوز سؤال‌های زیادی از زندگی فراهانی‌ها وجود دارند که بتوانند تبدیل به قصه شوند.

نگاهی به فیلم «مستطیل قرمز»

تراژدی دربی ۶۵

یادداشت

رضا صانعی
منتقد سینما

«مستطیل قرمز» بیش از آنکه یک فیلم سینمایی باشد، یک مستند و سند تاریخی از جنگ است. از گوشه‌ای از جنگ که مهجور مانده و کمتر روایت شده. اینکه می‌گوییم این یک فیلم مستند است نه به معنای ضعف که بیانگر ویژگی آن است. به این معنا که روایتگر یک واقعیت و واقعه در جنگ تحمیلی است. قصه در سال ۱۳۶۵ در منطقه چوار در غرب کشور اتفاق می‌افتد. در این منطقه جنگی، بخشدار برای روحیه دادن به مردم تصمیم به برگزاری مسابقه فوتبال می‌گیرد و همین مسابقه تبدیل به فاجعه می‌شود. به شکل جزئی‌تر باید گفت در ۲۳ بهمن ماه ۱۳۶۵ عده‌ای از جوانان غرب کشور برای تقویت روحیه جنگ‌زدگان مشغول بازی فوتبال در «زمین فوتبال چوار» در استان ایلام بودند و در شرایطی که هنوز ۳۵ دقیقه تا پایان بازی باقی‌مانده بود، هواپیماهای عراقی، منطقه را بمباران کردند. قصه از زبان یک خبرنگار فرانسوی است که در آن زمان در منطقه حضور داشته است. در واقع ماجرای این فیلم بر اساس یک اتفاق واقعی است. واقعه‌ای نادر که تراژدی جنگ را در میدان شادی به تصویر می‌کشد. در زمین فوتبال؛ جایی که مستطیل سبز را به مستطیل قرمز بدل می‌کند. جایی که توپ جنگی، توپ بازی را پس می‌زند و زمین بازی را به معراج بازکنان بدل می‌کند. همان‌هایی که برای شادی مردم بازی کردند و در میدان بازی به رستگاری رسیدند. شاید این موقعیت، یکی از شگفت انگیزترین و خاص‌ترین موقعیت‌های شهادت در جنگ هشت ساله باشد. اما فیلم صرفاً به فوتبال و نحوه شهادت تیم چوار ایلام محدود نمی‌شود بلکه رشادت مردم چوار در طول جنگ و مقاومت و ایستادگی آنها در برابر دشمن، سهم بیشتری از قصه را دربرمی‌گیرد. در طول فیلم شاهد دشواری‌های مردم منطقه در برابر آوارگی جنگ هستیم که اتفاقاً نقطه قوت فیلم در به تصویر کشیدن و بازنمایی همین موقعیت است. در واقع در «مستطیل قرمز» دوربین به مثابه یک گزارشگر وارد زندگی مردم شده و تأثیرات مخرب جنگ و حملات هوایی صدام بر این منطقه را از دل زیست مردم به تصویر می‌کشد. همین صحنه‌های فیلم و سکانس‌های مربوط به آن سویه‌های مستند گونه فیلم را برجسته و پررنگ‌تر می‌کند و مخاطب هولناکی و آوارگی جنگ را به شکل ملموسی حس می‌کند. در واقع در اینجا جنگ نه در جبهه و خط مقدم و خاکریزها که در بستر زیست مردم و روزمرگی آنها بازنمایی می‌شود.

به عبارت دیگر با زاویه دید متفاوتی نسبت به جنگ و وقایع و واقعیت‌های آن مواجه هستیم که از لایه‌های عمیق‌تری از تراژدی و حماسه به شکل توأمان برخوردار است. سویه تراژیک آن محرومیت‌ها و فشارها و رنج‌هایی است که مردم این منطقه به‌دلیل شرایط جنگی در آن جغرافیا تجربه کردند و سویه حماسی هم به ایستادگی و مقاومت و مبارزه مردم در برابر حملات دشمن برمی‌گردد که ردپای تعرض و هجمه دشمن را در زندگی مردم نشان داده و صورت‌بندی می‌کند. روایت جنگ در دل زندگی. حاصل آن دست‌کم دو فاجعه تلخ و ناگوار است. یکی تبدیل شدن عروسی روژان به سوگ و عزا بواسطه بمباران هوایی دشمن و دیگری شهادت بازیکنان فوتبال در زمین فوتبال که هر دو آنها یعنی عروسی و ورزش وسرگرمی به مثابه نمادهای زندگی هستند که جنگ آن را به مغاک برده است.

نکته مهم و قابل تأمل فیلم همین جاست. در واقع فیلم روایتگر آن است و این تأمل پرشکوه در خود واقعیت رخ می‌دهد. این واقعیت که در اینجا این زندگی است که در برابر جنگ ایستاده و مقاومت می‌کند. حسین (مهدی اسدی) بخشدار منطقه چندین بار در طول قصه تأکید می‌کند که باید چراغ زندگی در روستا روشن نگه داشته شود و جریان زندگی باید در جدال جنگ، تداوم یابد.

همسر او (حدیث فولادوند) نیز در گفت‌وگویی با همسرش درباره برگزاری عروسی روژان بر اهمیت زندگی در کنار مبارزه و مقاومت در جنگ، تأکید می‌کند. بر همین اساس برگزاری دو مراسم عروسی و مسابقه فوتبال به مصادیق، نماد و نشانه‌های این زندگی بدل می‌شود و فاجعه‌های تراژیک قصه نیز در دل همین دو مراسم رخ می‌دهد. در واقع ما دو بار شاهد بمباران دشمن و شهادت مردم هستیم. یکبار در وسط مراسم عروسی و دیگری در وسط زمین فوتبال و حین بازی. در واقع این خود زندگی است که به خاکریز و سنگری در برابر حملات دشمن بدل شده و تصویری از مقاومت مردم منطقه چوار بدل می‌شود. «مستطیل قرمز» در واقع روایتگر رشادت‌ها و مقاومت‌های مردم چوار ایلام در هشت سال جنگ تحمیلی است.